

امضای عهد نامه ترکمانچای ژنرال پاسکویهویچ از نماینده انگلیس تقاضا کرده بود تا با اطلاع شاه برساند که اگر غرامت‌های تعهدی دولت ایران بروس بموقع و مرتباً پرداخت شود وی تعهد میکند که صد هزار تومان بشاه پیشکش کند ولی بعلمت جنگ با ترکیه احتیاج پول نقد بقدری شدید شده بود که نمایندگان روس از وفای باین عهد شانه‌خالی کردند اما اکنون تزار اصلاحات فراوانی در مقابل تصورهایی که فرمانروای کل گرجستان مرتکب شده بود بعمل آورد چون از دریافت . . . هزار تومان مبلغ مورد ادعا صرف نظر کرد و نیز باید بخاطر داشت که روس تا آن موقع دو میلیون لیره از ایرانیان گرفته بود مبلغی که بیشتر از مقدار خسارات و هزینه های اتباع و دولت تزاری در سراسر جنگ با ایرانیان بود . در این هنگام پرنس دولگروکی بسمت وزیر مختار به ایران آمد و پس از آنکه بنام امپراتور اعلام داشت که از آنچه شاه بمنظور جبران کشتار اعضای هیأت امپراتوری انجام داده خشنود است پادگان تبریز از جلو وزیر مختار و ولیعهد رژه رفتند و سلام همایونی بایست و یک گلوله از توپخانه شلیک شد و آتشبازی از جانب پیاده نظام اجرا گردید و بدین ترتیب آشتی بین دو دولت اعلام شد .

سال ۱۸۳۰ در ایران بعلمت وقوع زلزله‌های متعدد متمایز است در ماه آوریل شهر دماوند صدمه بسیار دید و گفته‌اند که در حدود پانصد تن در زیر بناهای ویران شده از بین رفتند، به شهرهای دامغان و سمنان و دههای اطراف آنها خسارت کلی رسید و میگفته‌اند که رویهمرفته هفتاد شهر و ده صدمه دید . در این موقع شاه سفری به اصفهان و جنوب

ایران کرد و علاوه بر مناصبی که ولیعهد داشت حکومت خراسان را هم باو داد . عباس میرزا را از آذربایجان به تهران فرا خواندند تا برای ترتیب امور به ایالت جدید خود برود ولی باورود او به پایتخت چنین مصلحت دیدند که نخست به یزد برود زیرا فعالیت عادی حسنعلی میرزا برای تأمین آرامش عمومی آن ناحیه موثر نیفتاده بود، ازینروعباس میرزا بسمت یزد حرکت کرد . هنگام ورود وی بزرگان شهر به استقبال او آمدند و نسبت به او امرش ابراز فرمانبرداری کردند در نتیجه برادرش با لشکریان خود به کرمان رفت و ولیعهد نیز بدنبال وی بانجاشافت و از شاه دستور رسید که حسنعلی میرزا را بحضور همایونی بفرستند و گروهانی پیاده مأمور گشت که بعنوان التزام رکاب و در واقع برای اجتناب از عدم اجرای فرمان شاه همراه والاحضرت باشد ، چون بخت کسی برگردد فرمانروایی مطلق سخت حسود میگردد و نسبت به خدمات گذشته وی بسیار فراموشکار میشود .

اهالی کرمان از ولیعهد استقبال کردند و او پس از استقرار مقررات حکومت و اعتماد عمومی در آن شهر به اصفهان که شاه نیز مجدداً به آنجا نزول اجلال فرموده بود بازگشت ، اعلیحضرت دستور فوری داد که ولیعهد پیدرنگ بسمت خراسان حرکت کند و برای سرکوب و فرمانبرداری سران شورشی آن حدود جهد تمام مبذول دارد، در راه مشهد عباس میرزا دو قلعهٔ روسای سرکش را تسخیر کرد .

خسرو میرزای جوان لشکر پدرش را از کرمان از راه بیابان به تون (فردوس) و طبس برد اقدامی که با سختیهای بزرگ توأم بود و انجام موفقیت آمیز آن دلیل بردباری بسیار و شکیبایی نفرات و قابلیت سردار آنان بشمار میرفت . در این مورد لشکر ایران ناچار شد مسافتی طولانی

آب همراه داشته باشد، دستورهایی که به ولیعهد صادر شده بود در زمینه استقرار دوباره اقتدار شاه تا حدود رودخانه سیحون بود که نادرشاه آنجا را سرحد ایران تثبیت کرده بود. برطبق این دستور والاحضرت شرحی به خان خیوه یا خوارزم نوشت و خواستار شد که خان مزبور از هرگونه چشم داشتی بر اراضی مورد نظر شاه انصراف جوید ولی نماینده‌ای که حامل این نامه بود نتوانست از کلات جلوتر برود چون در آنجا ناخوشی روی داده بود. در آن ضمن خسرو میرزا به محاصره ترشیز (کاشمر) پرداخت تصرف آنجا ضربت قاطعی به قدرت سران شورشی خراسان وارد ساخت بطوریکه در صدد بر آمدند که با نماینده شاه صلح کنند.

مقتدرترین سران خراسان ایلخانی از قبیله‌های کرد نسب آن ایالت بود که چون مشاهده کرد شاهزاده توانسته است از عهده چند تن از سران عمده برآید ب فکر افتاد با والی ایالت تجدید عهد کند اما چون توافقی حاصل نشد والی برای تسخیر امیرآباد که متعلق به ایلخانی بود عزیمت کرد و با یورش آنجا را گرفت، در این حمله توپچی ولیعهد کشته شد و این پیش‌آمد بر عصبانیت لشکریان ایران افزود ازینرو به سکنه تیره بخت قلعه حمله بردند و با آنکه ولیعهد امر کرده بود که از کشتار خودداری کنند بهر که رسیدند او را کشتند، این ماجرا سرانجام فقط وقتی پایان یافت که عباس میرزا خود به صحنه عملیات آمد و جان باقیمانده سکنه آنجا را از سربازان عصبانی خود بمبلغ بیست هزار تومان خرید. در این موقع خان خیوه تا سرخس پیشروی کرده بود و محمد میرزا با عده‌ای مأمور جلوگیری او شد ولی خبر سقوط امیرآباد خان خیوه را هراسان ساخت و او از خطر برخورد با ایرانیان احتراز جست و عقب نشینی کرد اما ایلخانی دست از مقاومت نکشید. عباس میرزا برای

تصرف آخرین پناهگاه او که قلعه خبوشان بود رهسپار شد. قوای دو طرف تقریباً متساوی بود و هر طرف تقریباً دوازده هزار تن زیر فرمان داشت اما تفوق عباس میرزا بواسطه توپخانه اش بود، ایلخانی نیز با عقب نشینی خان خیوه دلسرد گشت، امیر هرات که به ایلخانی و عده همراهی داده بود با دیدن آن وضع و حال وزیر خود را به اردو گاه ولیعهد فرستاد و علاقه خود را در اطاعت بشاه اعلام داشت ولی با وجود همه این وقایع ایلخانی از تسلیم قلعه خود امتناع میورزید و از اینرو ایرانیان تصمیم گرفتند بسوی قلعه بتازند. آنها در زیر خندق بیرونی مواد انفجاری گذاشتند که در صورت انفجار راه را برای پیشروی مهاجمان به پای حصار قلعه باز میکرد، شجاعت این عده با ورود فرزند آصف الدوله که بعداً سالاری نامدار شد دو چندان گشت. این شخص را شاه با خلعت هایی فرستاد تا آنها را به نفراتی که در تسخیر امیرآباد ابراز شجاعت کرده بودند ببخشد.

در ایران رسم است کسانی که بدریافت خلعت شاهانه سرافراز میشوند برای اینکه نسبت بشاه احترامات لازم را معمول دارند هنگام وصول خلعت بمنظور دریافت رسمی جامه افتخار از آن استقبال میکنند. با آنکه سالار در موقع ورود بخبوشان محاصره کنندگان آن محل را به وضع خطرناکی دچار دیده بود رسم استقبال از خلعت همایونی نیز اجتناب پذیر نبود از اینرو عباس میرزا فرمان داد که حمله به تأخیر افتد تا خود او و افسران او در تشریفات استقبال شرکت جویند ولی ایلخانی نسبت باین مراسم توجهی نداشت و علی رغم ناراحتی شدید ولیعهد با نهایت خشونت این مراسم پر طمطراق آهسته را بوسیله شلیک گلوله توپ از فراز قلعه بهم زد، با وجود این حرکت عنیف

شرایط مصالحه به ایلخانی پیشنهاد شد و چون پذیرفت فرمانی صادر گردید که از چهار جانب همگی به خبوشان حمله ور شوند. در این حال ایلخانی بی برد که جانبازی کافی برای کسب افتخارات کرده است بنابراین قاصدی نزد ولیعهد فرستاد و آمادگی خود را برای قبول شرط های مصالحه اعلام داشت، در پاسخش خبر رسید که باید بی چون و چرا تسلیم شود و گرنه در انتظار عواقب وخیم آن باشد وی به اردوگاه ایران آمد و با احترامات پذیرفته شد. و الاحضرت به خبوشان رفت و قصد کرد در حمام ایلخانی باستحمام و استراحت بپردازد وقتی که از حمام بیرون آمد فرزند ایلخانی بحضور وی شتافت و از جانب مادر خود ده طاقه شال و آنچه اسب ممتاز در چادرهای قبیله بود تقدیم کرد. ولیعهد فرصتی را که توفیق نظامی نصیبش ساخته بود مغتنم شمرد و بی آنکه به افراد قبیله تغییری در رویه فرمانبرداری آنها که تا آن موقع نسبت به رئیس طایفه مرعی میداشتند تحمیل کرده باشد ایلخانی را معزول کرد و پسر او سام خان را که هدایا برای تقدیم آورده بود جانشین سرورش ساخت، استحکامات خبوشان را خراب کردند و به سپاهیان ایران فرمان رسید به ارک دریند بروند و عباس میرزا از راه مشهد بانجارت. هدف بعدی ولیعهد قلع کردن و از کار انداختن شهر سرخس (سال ۱۸۳۲ مسیحی) بود که در نظر ایرانیان یکی از چهار شهر عمده خراسان است و موقع آن چنانست که بین مرو و مشهد واقع است و در دست داشتن آن برای هرمتهاجمی که قصد تصرف یکی از دو شهر مزبور را داشته باشد ضروری است عباس میرزا نمیتوانست استقرار قدرت ایران را تا حدود رودخانه سیحون تثبیت کند مگر آنکه به تسخیر سرخس نایل آمده باشد. میگویند نام این شهر از اسم سرخس پسر گودرز

که از سران توزانی بود مشتق شده است آنجا در تصرف قبیله سالور
ترکمن بود و برای تصاحب آن کشمکش دایم بین خان خیوه و بخارا
وجود داشته است. اصل اسم سالور از تولی خان (۱) پسر چنگیز است
ایشان از قوی ترین دسته های ترکمن اند و سمنشان این نیست که بفرم
چپاول داخله ایران بروند، عباس میرزا آنها را متهم میکرد که بده قبیله های
دیگر اسلحه بپوشانند تا بر ضد اتباع صلح دوست شاه بکار بروند آنها در
ازای اسلحه یا تدارکات دیگر اسیران ایرانی را دریافت میداشتند و
آنها را به غلامی میگرفتند و با به خان خیوه و بخارا میفروختند در این
موقع سه هزار تن اسیر شیعه در سرخس بودند عباس میرزا بجلو قلعه
رسید و اسیر تسلیم داد. در جواب ادینه خان یکی از سران قبیله سالور
به اردوگاه شاهزاده آمد و با خود زنان و فرزندان عده ای از ترکمن ها
را که قبلا بعنوان گروگان بدولت ایران تسلیم شده بودند همراه آورد.
سردسته طایفه سالور موافقت کرد که اسیران ایرانی را آزاد سازد و زنان
گروگانها را پس بگیرد درخواست او با التماس و گریه زن و فرزندان
آن عده توأم بود ولی این کارها در رفتار ولیعهد تأثیری نداشت و اظهار
داشت که گروگانها در چادر او نیستند و کار بجایی رسید که خود ادینه
خان و عده ای را که همراه او آمده بودند دستگیر ساختند ولیعهد معتقد
بود آدم دزدانی مانند ترکمنها مشمول قواعد جنگی که میان ملت های
متمدن معمول است نمیشوند. توپخانه عباس میرزا شهر را بمباران کرد

(۱) پسر چنگیز مرکب از یانغوز و خوه بود و از جمله ایمنه از چپاول
پسر بودند که از لحاظ تولد و شایستگی در نظر پدر خود پایه دستگاه صلح یا جنگ را
در اختیار داشتند. جوخی شکارچی بزرگ جنای قاضی او کتای وزیر، تولی سردار او
بود (کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روسیه فصل ۳۶)

در نتیجه ترکمنها زنان و مردان و کودکان را در محلی که هدف گلوله محاصره کنندگان بشوند قرار دادند. این تدبیر ولیعهد را ناگزیر ساخت که موقتاً از گلوله باران کردن شهر صرف نظر کند ولی عباس میرزا به اقدام جدیدی بر ضد ترکمنها پرداخت چون از طرف اتباع پدرش عریضه‌ای باو رسیده بود تا ایشان را از اسارتی که پیوسته موجب شاهد و هن بمذهب شیعه و تجاوز نسبت بزنان آنان بوده است نجات بخشد. آدینه‌خان حامل تهدیدی از جانب عباس میرزا روانه شهر شد و اخطار شده بود که شهر در ظرف یک ساعت تسلیم شود و گرنه در انتظار چشیدن آثار قدرتش باشند. یک ساعت طی شد ولیعهد به لشکر خود دستور حمله به سرخس و قتل عام اهالی سرسخت آن داد، این هجوم افراد دلیر طایفه سالور را از میدان بیرون نکرد و با فریاد جنگی سنی‌ها (لا اله الا الله) در مقابل یورش و هجوم کنندگان مقاومت کردند ولی ترکمنها مغلوب شدند و سردسته ایشان کشته شد.

شکست خوردگان تقاضایی نکردند و فاتحان نیز چیزی پیشنهاد نمودند، مدت یکساعت زد و خورد و کشتار دوام داشت ولی در آن ضمن حرص چپاول بر عطش خون غالب آمد و سربازان بجای قتل با شتاب و سرعت در صدد غارت برآمدند، غنایمی که در سرخس بدست آمد میگویند از حد گمان بیرون بود، به سربازان اجازه دادند آنچه به چنگ آورده بودند برای خود نگاه دارند چهارصد و پنجاه دلال بدست اسیران آزاد شده ایرانی افتادند که همه را تکه تکه کردند و بعد از آنکه برج و باروی سرخس با خاک یکسان شد عباس میرزا بطرف مشهد حرکت کرد. فتوحات او چنان هراسی در سراسر آسیای مرکزی انداخت که

میگویند مادران ترکمن برای ترساندن بچه‌های خود نام ترسناک عباس میرزا را یاد میکردند .

آخرین سرکرده عاصی خراسان امیر قبیله قرا (کارا) در این موقع به نماینده شاه اظهار اطاعت کرد، حکومتش را از دستش گرفتند و او را با ایلخانی سابق باز داشت کردند. عزم اعلام شده عباس میرزا برای استقرار قدرت شاه در سراسر حدود بین خراسان و سیحون انجام نیافت و جامه عمل نپوشید و نیروی ولیعهد حتی تا مرو هم پیشروی نکرد ولی باز توانست تا حدودی دستور شاه را اجرا کند، پنج هزار اسیر قبیله سالور هنوز در اردوگاه او بودند برای تنخواه این عده پرداخت پنجاه هزار تومان پیشنهاد شد، عباس میرزا با آزادی آنها بدان شرط موافقت کرد که علاوه بر دریافت مبلغ فوق سندی بدهند مشعر بر اینکه بازرگانان ایرانی که عازم آسیای مرکزی باشند تا حدود سیحون بوسیله نگهبانان قبیله سالور مراقبت شوند و این طایفه مسئول سلامت ایشان باشند و تعهد کنند که مانع تهاجم طوایف تک و ساروق ترکمن به خراسان شوند و اگر خود نتوانسته باشند از این هجوم‌ها جلوگیری کنند لااقل هرچه زودتر به نزدیک‌ترین مقامات ایران خبر برسانند تا اقدامات لازم برای مدافعه بعمل آید و تعهد کنند که هیچوقت با دلالهای اسیران از هیچ ملتی معامله نکنند و بر عهده بگیرند که باج و اسب در موعد های مقرر تقدیم کنند. این شرطها را ترکمنها که شاید هیچ خیال انجام دادن آنها را نداشتند پذیرفتند ولی این سند که تعهدات در آن درج شده بود در اختیار ولیعهد بود و دفاع از حیثیت دولت ایران را تأیید میکرد . عباس میرزا که پس از آن وقایع بواسطه فتوحات خود در خطه خراسان بسیار مسرور بود توجه خود را برای تسخیر قسمتی از افغانستان

معطوف ساخت. یار محمد خان وزیر کامران میرزا امیر هرات، در این هنگام در اردوگاه ایران میزیست عباس میرزا بوسیله او به سروروی اطلاع داد که چون سرگرم با جنگ روس نیست آماده است با نیروی جنگی قدرت دیرین پادشاهان ایران را در افغانستان استوار کند، این اعلامیه ولیعهد ایران پیش درآمد یک رشته حوادثی شد که منجر به جنگ افغان گردید. به کامران میرزا اخطار کردند که به قدرت شاه تسلیم شود و بعنوان رعیت. همایونی خطاب به بخواند و گرنه آماده تحمل قدرت او باشد، امیر هرات با سخنانی خوش آیند سعی کرد موجب انحراف خشم ولیعهد بشود ولی آن عمل عباس میرزا را از عزم تسخیر هرات منصرف نکرد، فرزندش محمد میرزا بدرخواست او والی خراسان شد تا عباس میرزا بتواند تمام هم و وقت خود را صرف اجرای نقشه بزرگ تصرف افغانستان کند پس نامه ای بشاه نوشت و تقاضا کرد قوای کمکی زیاد برای انجام یافتن نقشه عالی او بفرستند ولی شاه در حالیکه نظر او را برای افزودن هرات به قلمرو دولت خود تأیید کرد و نیروی مورد تقاضا را بخراسان فرستاد امر داد که انجام دادن آن کار به محمد میرزا واگذار شود و ولیعهد به تهران بازگردد. شاه بدون تردید توجه داشت که دوره زندگانش سپری می شود و بنا بر این نمیخواست در هنگام مرگ او ولیعهدش در سرزمین دور دست افغان باشد تا چنین وضعی موجب برآشفتهگی و اغتشاش در ایران بشود.

ولیعهد به تهران بازگشت و سران شکست خورده خراسان را نیز همراه آورد و از جمله عبدالرزاق خان یزدی را که در موقع اشغال آذربایجان بوسیله قوای روس بر ضد شاه قیام کرده و حاکم یزد محمد ولی میرزا را وادار به فرار کرده بود با خود آورد. عباس میرزا قول داده

بود برای عفو این اسیران منصبدار وساطت کند ولی عبدالرزاق خان از عواقب انتقام محمد میرزا بقدری هراسان بود که پس از ورود به تهران دوبار آهنگ خود کشی کرد، در وهله اول مقدار زیادی تریاک خورد و در مرحله دوم با خنجر خود را مجروح کرد، با همین حال او را به حضور شاه بردند و چون همراه دو اسیر عمده دیگر بود سخت مورد سرزنش شاه قرار گرفت و او را بدست محمد ولی میرزا سپرد اما با این تفاهم روشن که هر چند وی سزاوار توبیخ بوده جانش از تعرض مصون و از زخم بدنی نیز در امان باشد. آنچه بعد اتفاق افتاد نشانه حس خشونت است که هنوز در سیرت ایرانی جایگزین است. شاهزاده بوسیله زنانی از منسوبانش که بدست عبدالرزاق آزار دیده بودند احاطه شده بود بنا بر این نتوانست جلو میل خود را برای خونخواهی از دشمن بگیرد به اطاقی که بنا بود خان را پزشکها معاینه کنند و به مداوای جراحت وی پردازند وارد شد، دستور دادند پزشکها بیرون بروند و محمد میرزا با ضربت شمشیرش چیزی نمانده بود که سر خان را از تن جدا کند، در نتیجه زنان خانواده اش بداخل عمارت ریختند و پس از آنکه چند عضو را از تن خان قطع کردند او را به کوچه انداختند و در هیچ جانخوانده ام که این حرکت عنیف مرتکبان را شاه بازخواستی کرده باشد.

عباس میرزا مترصد مراجعت به خراسان بود ولی بیماری اومایه اضطراب شاه شد و دوستان ولیعهد از او جداً خواستار شد که بدستور های پزشکی رفتار کند و برای استراحتی که بسیار بدان احتیاج داشته به محل مناسبی برود، جواب داد که وضع امور چنان است که برای وی امکان اندکی دوری هم وجود ندارد چون در خارج شایع میکردند که او سخت بیمار است و این شایعه اثرات نا مطلوبی در حفظ منافع

وی داشت ازینرو علی‌رغم میل شاه بسوی خراسان رهسپار شد و دیگر روی پدر خویش را ندید. در این موقع دولت روس سعی فراوان کرد تا عباس میرزا خود را در پناه آنها بگذارد اما مغز ضعیف و متزلزل - والاحضرت بین نقشه‌های پادشاهی باتکای التفات تزار یا حفظ تخت و تاج در اثر مساعی خود و با کمک بعضی از افسران انگلیسی که در آن موقع برای تعلیم و فرماندهی لشکر او فرستاده شده بودند مردد بود و سرانجام وی راه آبرومند را در پیش گرفت و از قبول بردگی دولتی که بارها با سپاهیان ایران نبرد کرده بودند امتناع ورزید .

والاحضرت بسمت مشهد رهسپار گردید و بدبختانه در رامشاهد مرگ طبیب انگلیسی خود دکتر کرمیک شد که بیست و سه سال معالج ولیعهد بود و شاید او با بصیرت در فن پزشکی و آشنایی دقیق به وضع مزاجی شاهزاده میتوانست جانش را نجات دهد . بعد از ورود به مشهد ناخوشی ولیعهد بسرعت رو بوخامت نهاد و او متوجه شد که پایان عمرش فرا رسیده است، ازینرو چند صباح آخرین زندگی را صرف انجام دادن مراسم مذهبی کرد، هر روز دوبار پیاده به حرم امام رضا میسرفت و قتیکه آخرین ساعت عمرش فرا رسید رو به قبله افتاد و در حالی که از اثرات جنگ و غم سخت فرسوده شده بود آرام جان بجان آفرین داد. وی یکصد و پنجاه و نه فرزند داشت و همواره فرزند محبوب پدرش بود و با آنکه بی‌ثبات و دهن بین و شهوتران بود باز نجیب ترین فرد دودمان قاجار بشمار میسرفت .

عباس میرزا چهل و شش سال عمر کرد، جسد او را در جوار بقعه امام رضا بخاک سپردند (سال ۱۸۳۳ میلادی) . حال کار عمده این بوده است که چگونه شاه را از مرگ فرزند آگاه سازند از لحاظ اخلاق

ایرانی اعلام خبری ناگوار همواره کاری سخت و دشوار است ولی در این مورد خبر دادن طبعاً بقدری غم‌انگیز بود که می‌ترسیدند شاه برای ابراز غم و اندوه خود دستور مرگ حامل آنرا صادر کند. دو روز تمام احدی زیر بار انجام دادن آن کار مهم نمی‌رفت پس از دو روز دوتن از جوانترین پسران اعلیحضرت متفقاً به حضور شاه رفتند تا مرگ ولیعهد را بعرض پدر سالخورده خود برسانند.

اندوه و پریشانی خاطر شاه فقط از آن جهت نبود که برای همیشه از دیدار فرزند خود محروم مانده بود. می‌گویند چندی قبل از آن پیش آمد شاه به منجم باشی دربار دستور داده بود که طالع او را استخراج نماید تا از سرنوشتی که در پیش دارد اطلاع حاصل کند. منجم باشی در اجرای فرمان خطرآمیز شاید بیشتر بر طبق صوابدید عقل و هوش رفتار کرده نه بنا بر موازین اخترشناسی و گفته‌اند وی اظهار داشت با احتمال قوی ولیعهد پیش از پدر نخواهد زیست بنا بر این با چنین جوابی در پیش شاه سرافکننده نشده اتفاقاً مرگ ولیعهد تقریباً یکسال جلوتر از وفات پادشاه رخ داد و منجم بندرت می‌توانسته است انجام یافتن پیش‌گویی خود را باور کند.

قبل از درگذشت ولیعهد فرزندش محمد میرزا بسمت غوریان در ناحیه هرات پیشروی کرد، چون آنجا را سخت قابل دفاع یافته بود غوریان را پشت سر گذاشت و عزم حمله به پایتخت کامران میرزا کرد. مردم هرات با شجاعت بسیار و استقامتی که در موارد قبلی محاصره آن قلعه نشان داده بودند از خود دفاع کردند و یک بار نیز از قلعه بیرون آمدند و دسته‌ای از لشکریان ایران را شکست دادند ولی محمد میرزا از مهارت و تجربه‌های سرکار پروفسکی افسر لهستانی برخوردار بود

که با این خیال بایران آمده بود که در موقع قیام ملت لهستان دولت ایران را با ترکیه برضد روسیه متحدسازد. اگر میخواستند محاصره هرات بنفع لشکر ایران تمام شود شاید کاری بسیار طولانی میشد ولی بواسطه مرگ ولیعهد ناگهان جنگ پایان یافت و امیر هرات قبول کرد که بنام شاه خطبه بخواند. محمد میرزا به مشهد بازگشت و به تهران حرکت کرد و به ولیعهدی پادشاهی ایران تعیین و والی تبریز شد. از بین رفتن عباس میرزا به کسانی که برای بدست آوردن زمام سلطنت قصد مبارزه داشتند امید جدیدی داد و بواسطه مزاج علیل شاه کسان بسیاری انتظار داشتند فاجعه جنگ داخلی در ایران روی دهد.

شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد قانونی ایران شده بود به تبریز مراجعت کرد تا زمام حکومت آنجا را که دیر زمانی پدرش بر عهده داشت در دست بگیرد. او در این موقع بیست و هشت ساله بود علاوه بر صغر سن ضعف مزاج هم داشت و بواسطه علاقه وافر به تفریحات میزی گرفتار عود پی در پی مرض نقرس بود. ایالت آذربایجان از اختلاس های برادرانش صدمه بسیار دید و دو تن از آنها جهانگیر و خسرو میرزا را به حق و شایستگی به حبس در قلعه اردبیل فرستاد. در باره این دو تن از قول مادرشان نقل شده است که محال بود بتوان احتمال داد که کدامیک بدتر بودند پس موجب تعجب ما نیست که میخوانیم خسرو میرزا را که وقتی سفیر دربار روسیه شده بود کور کردند ولی با آنکه محمد میرزا رسماً والی آذربایجان شد قدرت واقعی ایالت در دست میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود که دیرزمانی سمت مهم وزارت عباس میرزا را داشت و بعداً بمقام صدراعظمی ایران رسید. این فرد

متشخص از لحاظ هنر در نظر هموطنانش همتانداشت، مستوفی قاپلی بود و باوضاع و احوال ایالات ایران آشنایی کامل داشت و بعلاوه در کار روابط ایران با دول خارجه بسیار بصیر بود ولی فنی که بان مناسبت شهرت بیشتری داشت قدرت مردم فریبی او بود قدرتی که با وجود شهرت وی بدروغگویی بهیچوجه نقصان نمییافت. رویه اش این بود که هرگز درخواستی را که از او میکردند رد نمیکرد و بدین وسیله باسانی میتوانست هر چند موقتاً هم باشد تمام اهل حاجت را خرسند روانه کند. قائم مقام دیگران را بهمان نظر سیرت شخصی خود مینگریست، به احدی اعتماد نداشت و چون بمباشرت شخصی در همه کارهای مهم اصرار میکرد اموری که باو معول شده بود تماماً دستخوش تعویق میگردد و مردم آذربایجان پیوسته به ابراز گله از وضع چرند حکومتی که محکوم به تحمل آن بودند میپرداختند.

شاه سالخورده در اواخر عمر حالی متغیر داشت و معلوم بود که مرگش نزدیک است. بواسطه این احوال فرزندش حسنعلی میرزا فرمانفرما یا حکمران کل ایالت فارس که خیال داشت پس از وفات پدر پادشاه بشود میپنداشت که پرداخت عواید به صندوق دولت کار بی ثمری است ازینرو فتحعلی شاه که مال دوستیش کماکان بعد کمال بود برای آنکه او را وادار به پرداخت عایدات کرده باشد عزم سفری تازه بحدود جنوب ایران کرد، این مسافرت به گمان او در رفع شایعات خبر مرگش که از چندی پیش انتشار یافته و موجب بروز اغتشاشاتی در نواحی دور افتاده از پایتخت شده بود کمک میکرد، افراد کوهستانی بختیاری کار جسارت را به آخرین مرحله نهایی رساندند و با گرفتن قسمتی از نقدینه های سلطنتی که از اصفهان به تهران میبردند ضربت

هندوستان آورده بود باو تقدیم خواهد کرد. اما حکومت فرت ویلیام دیگر لزومی برای پرداخت بهای گرانی بمنظور جلب التفات شاه و وزیرانش احساس نمیکرد لذا به نماینده خود دستور داد که تقدیمی خود را به مبلغ پنجاه هزار روپیه محدود سازد. دغدغه خاطر فتحعلی شاه از این بابت بآن اندازه بود که دستور داد افرادی که بین راه با نماینده تماس می گرفتند کسب اطلاع کنند که در نظر داشته چه مبلغی بحضور شاه تقدیم کند، این اقدامات نتیجه ای نداشت چون نماینده به دربار رسید پی آنکه راجع به نیتی که داشت هیچگونه اظهاری نکند، ازینرو شاه دو تن از وزیرانش را مأمور کرد که از نماینده استفسار کنند چه مبلغی تقدیم حضور همایونی خواهد کرد و هنگامی که این دو وزیر پی بردند مبلغ مزبور پنجاه هزار روپیه است تردیدی در ابراز این موضوع از جانب شهریار خود نکردند که شاه بعلت تقدیم این وجه ناقابل در واقع فریب خورده است چون با پیشنهادی که باو کرده بودند که نماینده حکومت تابع هند را بپذیرد تردیدی نداشته که تقدیمی این نماینده بحضور شاه در همان حدودی خواهد بود که نماینده سابق حکومت کلکته عرضه داشته بود. نتیجه این جریان گستاخانه همان شد که منظور شاه بود چون به نماینده لاف زنان اظهار کردند که بر مبلغ پرداختی حکومت خود بشاه بیفزاید.

بجز عیب عمده زرپرستی خصوصیت اخلاقی بارز دیگری در سیرت فتحعلی شاه نمایان نبوده و رویهمرفته خوی او شباهت متناسبی با اخلاق کلی پادشاهان شرقی داشته است. از اینکه وی واجد صفاتی بود که درخور یک سلطان ایرانی است آشکار است چون توانسته بود مدعیان بسیار تخت و تاج کیان را از میان بردارد و سی و هفت سال بر اریکه

سلطنت پایدار بماند ولی موفقیت وی بیشتر مدیون احتیاطهای بسیاری بود که عموی او بکار برده بودند در اثر شایستگی شخصی و استعداد او، قابلیتش بیشتر از نوعی بوده که برای یک سیاستمدار شرقی ضروری است نه از شجاعت کافی برخوردار بود چون پس از آنکه بر تخت پادشاهی تکیه زد علاقه چندانی به اظهار وجود در میدانهای نبرد نشان نداد و در سالهای آخر زندگی بعلت دوری جستن از قوایی که در حدود رودخانه ارس در برابر نیروی روس بودند سهل انگاری خویش را نسبت به هدف ملی آشکار کرد و اهمیت نداد که احتراز وی از ناراحتی های مربوط بزندگانی اردوگاهی در جبهه دشمن، او را در معرض خوی سزاوار تحقیری قرار دهد. اما اگر سیرت شخص فتحعلی شاه عاری از نقایص نبوده از سوی دیگر صفات پسندیده ای نیز داشته است. وی نسبت به فرزندانش محبت فوق العاده ای داشته و ثبات و پایداری مهر آمیزش در باره عباس میرزا حتی در مواقعی که شاهزاده موجب یا دستخوش مصیبت های بزرگ ملی میشده مایه عبرت و توجه است.

فتحعلی شاه بدین اسلام دل بستگی داشت ولی بهیچوجه اهل تعصب نبود و یا ابراز احتراز از برخورد با کسانی که مسلمان نبودند نمیکرد، توجه و علاقه او نسبت به کارهای دولت نیز بسیار استوار بود و هر گاه تاریخ پادشاهی او را بخوانیم ملاحظه میشود که عملیات توأم با وحشیگری نیز در آن ثبت شده است. درین باره بمناسبت اخلاق و رسوم اتباعش و نیز در نظر گرفتن وضع دور از ثبات دوره ای که وی در آن میزیسته و ضرورت ایجاد وا همه و ترس در میان کسانی که میخواستند جای او را بر تخت سلطنت بدست بیاورند باید انصافاً تاحدی او را محق بدانیم. نعش شاه از اصفهان به آرامگاهی انتقال یافت که دستور داده بود آنرا در قم بسازند.

قم شهری است که بسال ۲۰۳ هجری^۱ در حدود هشتادمیلی جنوب تهران ساخته شده است و سر راه اصفهان واقع است قم موقعی^۲ جمعیت فراوان داشت ولی در دوره جدید شهرت آن بواسطه حرم حضرت فاطمه است و بهمین مناسبت مکان مقدسی برای تدفین است. در یکی از باشکوه‌ترین باغهای اطراف شهر مقبره رستم‌خان شاهزاده‌ای از خاندان فرمانروای گرجستان واقع شده او بدین اسلام تشریف حاصل کرده بود تا مقام نایب‌السلطنه سرزمین زادگاه خود را احراز کند. در دوره پادشاهان صفوی قم دارای سواحل زیبا در سراسر کناره رودخانه و پل خوبی بر روی آن بود، بازارهای بزرگی برای داد و ستدهای تجارتنی بمنظور عمده فروشی و جزئی فروشی و همچنین کاروانسراهای راحت و مساجد زیبا داشت ولی بعداً بوسیله افغانها در سال ۱۷۲۲ تقریباً بکلی ویران شد. چنانکه بیان شد قم شهرت خود را به مسجد و حرمی که بنام حضرت فاطمه (معصومه) خواهر امام رضا ساخته اند مدیون است و بهمین مناسبت در طی قرن اخیر آرامگاه پادشاهان ایران بوده است، باین بنای مقدس چهار حیاط ارتباط دارد و گنبد بنا که از طلا است یادگار علاقه دینی فتحعلی شاه است. مقبره حضرت فاطمه را بوسیله نرده‌های ضخیم نقره که در گوشه‌های آن سرتوپ طلایی دیده میشود به احتمال بی‌حتمتی عوام حمایت کرده‌اند، در عبادتگاههای مجاور قبر چندتن از پادشاهان ایران است که از جمله دو تن از سلاطین صفوی هستند یکی شاه صفی اول و دیگر شاه عباس ثانی. زیبایی این آرامگاه فوق‌العاده

(۱) یادداشت‌های جغرافیائی درباره امپراتوری ایران تألیف مکدونالد کی نیر

(۲) به سفرنامه شاردن جلد دوم رجوع شود.

است کف آن از لوحه‌های سنگی برنگ طلایی و آبی است و سقف گنبدی آن نیز عالی و بسیار زیبا است .

مقبره شیخ صفی از عاج و چوب ابنوس و چوب کافور و صبرزرد و چوبهای خوشبوی دیگر که در آن کاشی و رشته‌های طلایی کار گذاشته‌اند ساخته شده‌است . قبر بزرگان اخیر خاندان پادشاهی که در قم هست بوسیله گروهی از روحانیان نگاهداری میشود و در آنجا شب و روز قاریان به تلاوت قرآن مشغولند و برای آمرزش روح مردگانی که نگاهدار قبرشان‌اند دعا میکنند. در یکی از این غرفه‌ها و زیر نظر و مراقبت روحانیان قم جسم فانی فتحعلی شاه بخاک سپرده شده است . بارجاء و ائقی و اعتماد باینکه وقتی ندای طبل آخرین برخیزد و مردگان دوباره زنده شوند پادشاه تحت عنایت کامل حضرت فاطمه باشد .

فصل دهم

سه تن مدعی پادشاهی - رهسپار شدن محمد میرزا از تبریز به تهران - تسلیم شدن ظل السلطان - تاجگذاری محمد شاه در تهران - شکست حسنعلی میرزا بدست سرهنگری بتیون^۱ - دستگیری فرمانفرما - اردبیل - شورش عمومی در خراسان - سقوط قائم مقام - حاجی میرزا آقاسی - نقشه های جاه طلبانه دولت ایران - لشکرکشی به هرات - سیستان - کامران میرزا و یار محمدخان - دلیل های دوست محمدخان در پی اعتمادی بحکومت هند - خشونت شدید محمد میرزا - شکست او در جبهه هرات - نفوذهای متضاد در اردوگاه او - رفع محاصره هرات .

وفات شاه سالخورده خبری بود که دو تن از مدعیان تخت و تاج یکی حسنعلی میرزا فرمانفرما یا حکمران کل فارس و دیگری ظل السلطان^۲ حاکم تهران دیر زمانی در انتظار آن بودند .

این دو شاهزاده از جهاتی بر محمد میرزا که ولیعهد قانونی ایران بوده تفوق داشتند، فرمانفرما موقع وفات فتحعلی شاه تاحدی در جوار اصفهان بوده و میتواند است قبل از آنکه خزانه سلطنتی بعدزیاد کاهش یابد برای تصاحب جواهرات و نقدینه شاه سابق که با خود همراه آورده بود خود را باین شهر برساند، ظل السلطان نیز بسبب موقعیتی که در پایتخت داشت قادر بود بیشتر از نصیب برادر خود وجوچی

Sir Henry Bethune

(۲) ظل السلطان یا سایه شهریاری از آن جهت بدین لقب نامیده شده که شهادت مجبوس پسر خود فتحعلی شاه داشته است.

بچنگ آورد. هیچیک از این دو شاهزاده در اعلام پادشاهی خود و تهیه تدارك لازم برای انجام دادن منظور تأخیری نکرد، ضمناً دیگران هم به اقداماتی برای اجرای وصیتنامه شاه که نواده خود را به جانشینی خویش تعیین کرده بود مشغول بودند. نماینده روس پیشنهاد کرده بود که وی را با کمک قوای روس به تخت برساند اما اقدامات مؤثر سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس که در آن موقع در تبریز میزیست شاه را از توسل به کمکی که همسایه مقتدر شمالی پیشنهاد کرده بود بی نیاز ساخت.

محمد میرزا در این موقع بکلی زیر نفوذ صدراعظم خود قائم مقام بود و این شخص نسبت به تقرب دیگران در نزد ارباب خود سخت حسادت میورزید و تمام سعی او این بود که فقط دست پروردگان او با شاه جوان تماس حاصل کنند ولی در این وضع و حال خطر آمیز قائم مقام صفاتی که علامت بارز هوشمندی و شایستگی هر سیاستمداری است از خود نشان نداد و بجای تلاش کافی بمنظور تهیه مقدمات عزیمت شاه بسمت پایتخت در صدد کار شکنی بی جهت بانقشه‌هایی برآمد که نماینده انگلیس برای تسهیل حرکت پادشاه بمقصد تهران طرح کرده بود و یکی از دلیلهای تعویق عزیمت شاه را به تهران فراهم ساختن تدارکات نظامی قلمداد میکرد، موقعی که نماینده انگلیس خود برای خرید تدارکات مزبور پول فراهم کرد وزیر اظهار داشت که وسیله تهیه اسب برای کشیدن توپخانه به تهران که بنا بود همراه شاه فرستاده شود فراهم نیست، ولی با وجود تمام اهمال، قائم مقام نتوانست از فعالیت سرجان کمپبل که پول بیشتری بحساب شاه پرداخت سماعت کند و خود

هر روز چند بار به کارخانه اسلحه سازی سرکشی میکرد تا کارگران را بکار بیشتری ترغیب کند .

فتحعلی شاه در ۲۳ اکتبر در اصفهان وفات یافت . خبر این واقعه ۷ نوامبر رسماً به سفیر انگلیس رسید و در دهم آن ماه سرهبری لیندسی بتیون با کوشش فراوان توانست در رأس قوایی که به کمک آنها شاه برای غلبه بر مدعیان زورمند اقتدارشاهی اتکا داشت از تبریز به میانه برسد . در ۱۶ نوامبر ۱۸۳۴ شاه و درباریانش تبریز را ترك کردند بی آنکه از پیش نفرات یا تدارکاتی به تهران فرستاده باشند ، قائم مقام میدانست که نماینده انگلیس تمام کارها را ترتیب داده بود . وی که علاقه چندانی به حفظ احترام خود و دولت پادشاه خویش نداشت هیچ نگرانی بخود راه نداد که بار تأمین وسایل پیشرفت موفقیت آمیز شاه بی جهت بیک وزیر مختار خارجی تحمیل شده بود . در ۲ نوامبر لشکرایران فرماندهی افسران انگلیسی که در اختیار شاه بودند به مقصد وارد شدند . سرهنگ بتیون فرماندهی قوای قابل ملاحظه ای را که دارای ۲ توپ بود بر عهده داشت وقتی وی در زنجان که وسط راه تهران و تبریز است موضع گرفت باو خبر دادند که دسته ای از طرفداران ظل السلطان در حال پیشروی هستند ، ولی اختر طالع سایه شهریاری بسرعت روبه افول بود چون پیروانش همینکه از میزان نیروی لشکر شاه آگاهی یافتند و از این موضوع که سفرای روس و انگلیس همراه اعلیحضرت بودند باخبر شدند یکی پس از دیگری با ترك کردن عده خود و پیوستن به اردوی سلطنتی در صدد استغفار بر آمدند . در قزوین بواسطه تسلیم شدن فرمانده ظل - السلطان امام وردی میرزا و لشکرش آخرین اثر مقاومت طرفداران ظل السلطان از بین رفت . در ۲۱ دسامبر شاه به تهران رسید و قوای سرهنگ

بتیون بنام شاه شهر و خزانة و جواهرات را تصرف کرد. منجم باشی‌ها دوم ژانویه ۱۸۳۵ را روز سعدی برای ورود شاه به پایتخت تعیین کردند در این روز شاه قصری را که در خارج شهر برای اقامت موقت اختیار کرده بود ترك گفت و به ارگ وارد شد در ۳۱ همین ماه که جشن بهرام بود محمد شاه بنام پادشاه ایران تاج گذاری کرد و در میان کسانی که در مراسم حضور داشتند عموی او ظل السلطان هم دیده می شد.

مدعی خطرناکتری هنوز در تکاپو بود، وزیرمختار انگلیس به وزیران شاه تأکید کرد که در اعزام قوا برای سرکوب فرمانفرماتأخیری نکنند ولی افعال قائم مقام و پی‌علاقگی او برای پرداخت مساعده به سربازان بعدی بود که تا سوم فوریه سرهبری بتیون نتوانست بسمت اصفهان حرکت کند، قوای او مرکب بود از گروهان پیاده با تعدادی اسب و شانزده توپ، قرار بود در بین راه نفرات اضافی باو برسد و پس از حرکتش قوای کمی بفرماندهی معتمد الدوله فرستاده شد. در آن هنگام قائم مقام زمام حکومت را سخت در دست داشت و نفوذآمرانه‌ای نسبت به سلطان خود اعمال میکرد مانند نفوذی که کاردینال مازارن در زمان لوئی چهاردهم داشت، در این موقع چنانکه میگفته‌اند شاه بندرت جرات میکرد بزیردستانش فرمانی بدهد بی آنکه رضامندی صدراعظم را قبلاً جلب کرده باشد. سرهبری بتیون تا هشتاد میلی اصفهان پیش رفته بود که شنید قوای فرمانفرما از طرف دیگر برای تصرف شهر نزدیک میشوند، وی در صدد برآمد زودتر از مدعی مزبور بمقصد برسد، ازینرو تصمیم گرفت به پیشروی یکسره که فقط از عهده سربازان ایرانی ساخته

است اقدام نماید و توانست هشتاد میل بین محل توقف خود و اصفهان را در کمتر از سی ساعت طی کند^۱

اصفهان دچار هرج و مرج کلی بود، لوطی‌های شهر که در کارهای بیقانونی خود از ناحیه شیخ الاسلام و صدراعظم شاه متوفی تشویق شده بودند به صف فرمانفرما پیوستند. ورود سرهنگ بتیون موجب تجدید استقرار شد و هنوز یک هفته از مدت اقامتش نگذشته بود که خبر رسید قشون والی فارس تحت فرماندهی برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در حال پیشروی است. با وصول این خبر سرهنگ بتیون قسمتی از قوای خود را باز بحرکت در آورد و فقط با دو دسته پیاده وعده‌ای سوار حرکت کرد و بیست توپ هم با خود همراه داشت، رویهمرفته قوای او بیشتر از چهار هزار تن نبود و ناگزیر بود باشایسته‌ترین فرماندهان ایرانی نبرد کند. شجاع السلطنه سعی کرد با عبور از راهی که محل رفت و آمد نبود از میان تپه‌ها با اصفهان دست یابد و حریف را غافلگیر کند ولی خبر این حرکات نظامی زود با اطلاع فرمانده انگلیسی رسید و او بیدرنگ متقابلاً از جناح حرکت کرد و در محلی بنام قمشه درست روبروی دشمن قرار گرفت.

شجاع السلطنه قوای خود را بشش دسته تقسیم کرد، قرار شد دو دسته مأمور مراقبت پاروینه باشند و بقیه با قوای شاه داخل نبرد شوند و نفرات خود را در پشت دیوارهای خراب آن قصبه بی‌سکنه مستقر کرد تا بی آنکه دیده شده باشند دشمن را هدف گلوله قرار دهند.

تفوقی که قوای سرهنگ بتیون بواسطه توپخانه داشت کافی بود

(۱) کتاب سفرهایی در کرمان تالیف فریزر

که برتری موضعی نفرات فرمانفرما را خنثی کند، چنانکه شلیک گلوله توپ خاک دیوارها را بر سر سربازانی که در کنار آنها بودند فرو ریخت و در حدود چهل پنجاه تن کشته شدند و بقیه افرادی که در پشت دیوارها بودند پا بفرار گذاشتند ولی همگی درمانده و دستگیر شدند. همین امر سرنوشت نبرد را تعیین کرد، سوار نظام شاهزاده فرار نکردند لیکن شجاع-السلطنه هم پا بفرار نهاد او ده هزار تومان با خود برداشت ولی اردوگاه، توپ و باروینه را در دست حریف فاتح گذاشت.

پس از این زد و خورد سرهنگری بتیون بیدرنگ راه شیراز را پیش گرفت و دریافت که وضع شهر قرین اغتشاشی کامل است. ایلخانی ایلات فارس که بدست فرمانفرما آزرده و غارت شده بود در صدد برآمد روزگار بدبختی وی را مفتنم شمرد و از ستمکاری وی انتقامجویی کند و در عین حال خدمت شایانی نسبت به محمدشاه انجام دهد، از اینرو وی در موقع نزدیک شدن قوای شاه خیابانهای مشرف به شیراز را تصرف کرد و مانع فرار فرمانفرما و برادرش شجاع السلطنه شد. این شاهزادگان را تحت مراقبت سربازان به تهران روانه کردند و در آنجا پس از کور کردن شجاع السلطنه هردو را بعنوان زندانی رسمی به قلعه اردبیل فرستادند. اردبیل که زندان رسمی ایران بود در جلگه پرآبی در انتهای شمالی فلات بلند ایران واقع است سابقاً این شهر جمعیت بسیاری داشته است ولی طاعون و وبا بقدری از جمعیت آن کاسته است که فعلاً قلعه آن در حدود دویست متر مربع است و این قلعه را بدستور عباس میرزا ساخته اند. اهالی آنجا شهر خود را بعد از سه شهر دیگر از قدیم ترین بلاد ایران می شمارند. داستان اینکه فلات ایران روزگاری در زیر آب بوده این افسانه را در آنجا بوجود آورده است که سلیمان نبی با کمک

دو دیو بنام ارد و بیل از درون کوهها راهی ایجاد کرد و بوسیله آن آبهایی که بر سطح زمین بود بدریای خزر فروریخت و زمین خشک شد. شهر اردبیل از آن جهت که مقبره شیخ صفی مؤسس خاندان صفوی را در بردارد معروف است، شاه اسمعیل نیز که اولین پادشاه این سلسله بود در آنجا بخاک سپرده شد. مقبره این دو تن و بناهایی که در آنها کسانی مدفونند از طلا و نقره و منبت کاری زینت یافته اند دیوارهای آرامگاه شیخ سابقاً با مخمل پوشیده شده بود که هم اکنون تکه هایی از آنها آویزان است، در قسمتی که محل زیارت است فرش است که تاریخ ۹۴۶ هجری بر روی آن بافته شده است. میگویند کتابخانه آنجا کتابهای بسیار دارد ولی از ارزش مجموعه مزبور بواسطه ورود روسها بآن شهر در زمان فتحعلی شاه کاسته شده است.

در قسمت دیگر همین ساختمان تالار بسیار زیبایی است مزین بالوان درخشان کبود و در آنجا مجموعه عمده ای از ظروف چینی است و آنها را برای اطعام روزانه (که گفته اند بمقدار ۳۶۰۰ پوند بوده است) جهت پذیرایی کسانی که برای زیارت و تکریم قبر شاه اسمعیل میآمده اند بکار میبرده اند. ارزش هدایای مذهبی آرامگاه میگویند قبلاً بالغ بر مبلغ سرشار دو کرویر تومان بوده^۱ ولی از تمام آن دارایی اکنون چیزی باقی نمانده است بجز مقداری غلات که بمصرف سالانه چند صد تن نگهبانان آنجا میرسد. دولت سابقاً املاک آنجا را ضبط کرده و در دوره پادشاهان قاجار کمک مالی برای نگاهداری مقبره جد سلاطین صفوی قطع شده است^۲

(۱) داستان يك مسافر تألیف کی . ای . ابوت

(۲) يك قرن پیش این مبلغ برابر تقریباً يك میلیون لیره بود.

فرمانفرما در راه رندان وفات یافت ولی بسیاری از منسوبان فتحعلی شاه و از آنجمله ظل السلطان و فرزند مرحوم محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه روزهای واپسین عمر را محکوماً در اردبیل گذرانده و در آنجا راجع به مکافات بزرگزادگی خویش مجال اندیشه یافته اند. در این مورد خونریزی نشد فقط چشم شجاع السلطنه را کور کردند و در قسمت عمده‌ای از ایران مجدداً آرامش برقرار شد ولی چنانکه انتظار میرفت سراسر خطه خراسان دستخوش اغتشاش گردید و بجز مشهد و نیشابور و سبزوار نقاط دیگر در دست شاه بود. مردم سایر شهرها پادگانهای دولتی را بیرون کردند و از پرداخت هرگونه عایدات دولتی امتناع ورزیدند، خانهای بجنورد، درگز و سران دیگر خراسان علم طغیان بر افراشتند و هنوز سربازان دولتی کار سرکوب یک نقطه را تمام نمی‌کردند که خبر سرکشی محل دیگر مه‌رسید. کامران میرزا برادر تنی و محبوب محمدشاه بود و برای دفع شر در خراسان حد اعلائی جدیت را از خود نشان داد و سرانجام در نتیجه مساعی او سران شورشی بخدمات خود بازگشتند.

آشفته‌گی و پریشانی ناشی از پافشاری مصرانه قائم مقام در اینکه به کسی اعتماد نکند و رشته تمام امور را در دست داشته باشد تاچندی تحمل شد. بهار سال ۱۸۳۵ بدون پیش‌آمد مهمی گذشت در جنوب ایران شورشی پدیدآمده بود که زود آنرا از بین بردند، بهرام میرزا حاکم کرمانشاه توانست نواحی آشفته لرستان و عربستان (خوزستان) را با کمک یک افسر جوان انگلیسی بنام ستوان هنری راولینسن که از لحاظ فعالیت و استعداد در آن موقع و پس از آن شخصیت درخشایی بشمار میرفت قرین آرامش سازد. ولی شکوه‌ها و گله‌های مردم سرانجام در

فکر شاه تأثیر بخشید و در صدد برآمد که برای حفظ تخت و تاج خود و آسایش خلق به اقداماتی دست یازد. در ایران بین جاه و جلال و بیچارگی فقط قدمی فاصله است، وزیری که دیگر احتیاجی بوجودش نباشد از دوره زندگی آسوده و آبرومندی بهره‌مند نخواهد شد، وی باید هر طور که هست مقامش را حفظ کند یا تسلیم خطر نیستی شود. پس از آنکه شاه با اکراه ناچار به اقدام شد بر طبق رویه مرسوم در ایران فرمان داد صدراعظم قائم مقام را دستگیر کردند و بدنبال آن فرزندان او را نیز بدون تأخیر گرفتند این اقدام دردسری ایجاد نکرد بر عکس مایه خشنودی عامه شد. شاه شخصاً امر داد گستری و زمام امور عمومی را بر عهده گرفت، در ظرف روزهای بلافاصله پس از سقوط قائم مقام چنان که انتظار میرفت اتهامات بسیاری بر ضد آن مرد افتاده پیش کشیدند و شاه را در باره فسادى که در کار صدراعظم و عیب‌های دستگاه صدارت او بود اقناع کردند در نتیجه فرمان صادر شد که صدراعظم را در زندان خفه کنند و این فرمان در شب ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ اجرا گردید.

اما شاه پی برد که کار ساختمان حکومت باندازه ویران کردن و از بین بردن آن آسان نیست. در این موقع وبا و طاعون در پایتخت شیوع داشت و از جمله تلفات این دو مرض چند تن هم افراد درباری بودند. آصف‌الدوله دایی شاه بحکومت خراسان منصوب شده بود ولی وی اشتیاق فراوانی به تجدید مقام صدارت داشت و چون از سقوط قائم مقام اطلاع یافت بدون اجازه و با عجله بسیار از مشهد به تهران آمد، اما شاه حاجی میرزا آقاسی را که از اهالی ایروان بود بصدارت انتخاب کرد. او در موقع سفرهای قبلی خود به عربستان دانش و تجربه فراوان اندوخت و در مراجعت به تبریز سرپرست دو تن از پسران عباس میرزا شد از جمله

اعجازهایی که وی درباره آنها لاف میزد فن پیشگویی اتفاقات آینده بود . در حیات فتحعلی شاه او به محمدشاه اطمینان داده بود که روزی پادشاه ایران خواهد شد ولی چون حکایت کرده اند که او همین وعده را در نهان به پسران دیگر عباس میرزا هم داده بود تا امکان توفیق او بمناسبت پیشگویی چنین امر مهمی بیشتر شده باشد ازینرو اعتقاد ما درباره ذکاوت وی مست شده است . شاید حاجی میرزا اقاسی دریافته بود که وی سرشار از دانش عرب است و صدراعظمی نیست که او را از روی حساب آورده باشند تا ایران را در راه ترقی رهبری کند وی به نقشه های تمام دول خارجی بدین بود و از اصولی که در آن موقع در اروپا آنها را بمنزله مبانی اقتصاد و سیاست شناخته بودند بکلی بیگانه بود .

در عهدنامه ترکمانچای پیش بینی شده بود در هر نقطه ایران که تجارت روسیه ایجاب کند آن دولت حق برقراری کنسولخانه داشته باشد ولی تصریح نشده بود که درباره این لزوم تجارتی حق قضاوت با کیست . فتحعلی شاه تا آخر عمر پافشاری کرد که حضور کنسولها چندان ضروری نمیباشد از طرف دیگر نمایندگان روس در دربار ایران بی دریغی از شاه تقاضا داشتند که برای استقرار کنسولگری در رشت که شهر عمده گیلان بشمار میرفت اجازه صادر شود ولی از صدور این اجازه خودداری میشد و باین ترتیب موافقت کردند که یکی از اعضای سفارت روس هر ساله در ظرف چهار ماه که موقع تجارت ابریشم و مستلزم حضور نماینده آن دولت است در رشت باشد .

در حدود اواخر پادشاهی فتحعلی شاه توجه دولت انگلیس بموضوع

تجارت خارجی در ایران جلب شد. یک کنسول انگلیسی^(۱) اظهار نظر کرده بود که اگر شاه ایران بجهت راجع به ترتیب جدید اشکال تراشی نکند روابط تجارتي بين ايران و انگلستان را که بنفع دو طرف خواهد بود باسانی میتوان برقرار ساخت .

نقشه این بود که اجناس انگلیسی از راه ترکیه به ایران برسد ولی پیش از اجرای این طرح ضروری بود برای اجتناب از تعحیلات مالی بی تناسب بعدی یا تحدیداتی مالی از ناحیه دولت ایران تضمین هایی تحصیل شود .

موقعی که زمام امور حکومت آذربایجان در دست عباس میرزا بود آن مرد روشنفکر بی دریغ دستورهای لازم برای حفظ تجارت انگلیس صادر می کرد ولی تصمیماتی که برطبق عهدنامه ای تثبیت نشده باشد هر موقعی قابل فسخ است. پس از وفات عباس میرزا پیش از پیش ضرورت وجود عهدنامه ای بازرگانی بین انگلستان و ایران محسوس گردید، اما حکومت شاه که در آن هنگام میدید تجارت وارداتی انگلستان مقدار سرشاری از طلای ایران را هر ساله خارج می سازد نمیتوانست امکان نفعی برای ایران در نظر بگیرد، ازینرو پیشنهاد سرجان کمپبل بمنظور انعقاد عهدنامه ای بازرگانی مورد توجه واقع نشد. سرجان معتقد بود نماینده ای که اختیارات خود را مستقیماً از دولت انگلیس دریافت کرده باشد نفوذ بیشتری در دربار ایران خواهد داشت تا نماینده ای که از طرف کمپانی هند شرقی فرستاده شده باشد بنابراین با پیش آمد پادشاهی معتمد شاه فرصت مناسبی برای تغییر وضع هیات سیاسی انگلستان در تهران فراهم شد .

آقای الیس بعنوان سفیر دولت بریتانیا به ایران آمد، او مأموریت
واختیار داشت که به سلطنت شاه تبریک گوید و به تجدید مذاکرات
برای امضای عهدنامه بازرگانی اقدام کند، اما صدراعظم هنوز از تأسیس
کنسولگری انگلیس در قلمرو شاه جلوگیری میکرد و پافشاری داشت
که سفیر انگلیس در این باره اصرار نکند و این موضوع راهب هنگامی
موکول می کرد که شاه اقتدار کافی بدست آورد تا در صورت ابرازخشم
دولت روسیه نسبت باین امر که لابد به تجارت اتباع آن دولت لطمه
میزد به دادن جواب مبادرت کند. آقای الیس معتقد بود که مدت تعویق
این موضوع در واقع نامعلوم است^۱

وقتی که اولین هیات اعزامی هندوستان به ایران آمدند مقامات
انگلیسی در شرق از امکان حمله امیران افغان به هند نگرانی بسیار
داشتند بنابراین نماینده انگلیس دستور داشت که شاه را در حمله به
افغانستان ترغیب کند اما مرور زمان در سیاست انگلستان نسبت برویه
ایران با افغانستان تغییری پدید آورد. پیروزیهای عباس میرزا در نبرد
های آخرین او ایرانیان را متوجه این فکر مهیج کرد که قدرت نظامی
آنها از ملل دیگر آسیا بیشتر است و شاه که خود سربازی با تجربه بود
همینکه از ترتیب امور داخلی قلمرو خود فراغت حاصل نمود در رأس
نیروی که بمنظور تسخیر هرات و فتح قسمت عمده افغانستان تهیه شده
بود بطرف خراسان عزیمت کرد .

دعاوی دولت ایران نسبت به حق حاکمیت بر آن حدود که در
این مورد تاحدی قلدرانه بود برطبق اظهار صدراعظم ناحیه ای بودین
مرز ایران و قلعه غزنین و بواسطه فتوحات مرحوم عباس میرزا این